

# بامقصد القوام للأبصار

## شبِ سالِ نو

شبِ سالِ نو بود.

بی بی دلش تنگ بود.

زیرا قرار بود دختر و دامادش به خانه آس بیایند.

او برایشان سبزی پلو پخته بود، ولی آنان نیامده بودند.

بی بی رادیو را روشن کرد. دو دقیقه به سال نو مانده بود.

بی بی با خودش گفت:

«نه، دیگر نمی آیند! شاید مرا فراموش کرده اند.»



تق تق در زدند.

بی بی از جا پرید و داد زد: « در باز است!...»

دختر و داماد بی بی بودند.

یک بسته کادو نیز در دستشان بود.

بی بی جلو دوید. دختر و دامادش را بوسید و گفت:

«خوش آمدید! خانه ام را روشن کردید!»

و از شادی گریه کرد.

سال نو شده بود.

بی بی و دختر و دامادش دور سفره نشستند.

سبزی پلو می خوردند و خوش بودند.

بی بی دیگر دلش تنگ نبود.

نوروز برایش شادی آورده بود.



سال نو شده بود.

بی بی و دختر و دامادش دور سفره نشستند.

سبزی پلو می خوردند و خوش بودند.

بی بی دیگر دلش تنگ نبود.

نوروز برایش شادی آورده بود.



نیکی ابراهیمی



زهرا ابراهیم زاده



کوثر آزادداور



زهرا بانو احمدی



حانیه الیاسی



زرگس بابایی



حسنا پاک نیت



بهاره پویان



فاطمه جمشیدفر



زهرا چینی فروشان



حلمنا حسين زاده



زهرا حسين قربان



# زینب حق شناس



# مهنا ریاضی



فاطمه زینب روحانی نسب



فاطمه زارعی



ریحانه سعیدی



هدی عبدالعلی پور



زینب عز آبادیان



حلما کهندل



زینب کریمی



فاطمه فتح اله پور



زرگس قلی زاده



حسنا میرحافظ

ضحیٰ محمدی



حورا سادات

ناطقی



نیکا نادرپور